

بکیرین ماهان و دعوت عباسیان

نگار دیلابی(۱)

فصلنامه تاریخ اسلام - شماره ۲ - پاییز ۷۹

مورخان بسیاری، پی درپی به موضوع شورش عباسیان به عنوان یکی از برجسته ترین ماجراهای تاریخ صدر اسلام پرداخته اند. (۲) با این همه، هنوز پاسخ های قانع کننده ای به بسیاری از پرسش های مربوط به این موضوع داده نشده است و هم چنان برگه های ناگشوده از این تاریخ پرحادثه، پیش روی محققان و پژوهشگران قرار دارد. در این مقاله، با معرفی یکی از بزرگ ترین مبلغان این نهضت، بکیرین ماهان، سعی شده است نقش رهبری وی در هدایت نهضت، ابتدا در کوفه و سپس در خراسان به طور دقیق تری مورد توجه قرار گیرد و سیر وقایع در پرتو اطلاعاتی که منابع حول محور رهبری و نقش ویژه او به دست داده اند (با تأکید بر کهن ترین منابع و مآخذ موجود)، پیش روی خوانندگان قرار گیرد. البته لازم به توضیح است که با مطالعه سرگذشت و نقش برگزیدگان و چهره های برجسته و به اصطلاح قهرمانان داستان، هرگز نمی توان به نموداری درست و علمی از يك جنبش دست یافت، بلکه بیشتر هواداران فرودست يك نهضت هستند که ضمن ایفای نقش اصلی، ماهیت و مسیر کلی قیام را رقم می زنند. و متأسفانه منابع کهن و تاریخ نگاری سنتی همواره از بازشناسی انبوه فرودستان تن زده و تنها به بزرگان کم شمار پرداخته اند. با وجود این، نگارنده قصد تبیین ماهیت قیام و بررسی، ابعاد مختلف آن را ندارد، بلکه در پی ارائه برخی نکات ارزشمندی است که تعقیب زندگی سیاسی بکیر به دست می دهد. با این امید که این تحقیق زمینه و تمهیدی باشد برای بررسی و پژوهشی جدی تر.

نام و نسب بکیر در منابع

بکیرین ماهان، ابوهاشم (متوفی حدود ۱۲۷هـ/۷۴۵م)، از نخستین داعیان و مبلغان بزرگ عباسی بود که در پیشبرد دعوت، نقش مهمی به عهده داشت.

نام و کنیه او در بیشتر منابع به همین صورت مشهور ضبط شده است، (۳) اما در آثار مقدسی (۴) و ابن کثیر (۵) نام وی ((بکیرین ماهان)) و در آثار حمدالله مستوفی (۶) و حموی، مولف ((التاریخ المنصوری))، (۷) ((بکیرین هامان)) آمده است. ابن خلدون (۸) و میرخواند (۹) نیز ((بکیرین هامان)) ضبط کرده اند.

بکیر، ایرانی و از موالی قبیله ((بنومسلیه)) بود. پدرش نیز از موالی همین قبیله بود و در منطقه شام اردن سکونت داشت. (۱۰) قبیله بنومسلیه از شاخه های بنی الحارث و مدحج و منسوب به مسلیه بن عامرین عمرو بود. (۱۱) بنا به گزارش ((اخبارالدوله العباسیه))، نخستین داعیان بنی عباس از وابستگان بنومسلیه بوده اند. (۱۲) مقدسی او را ((مروزی)) خوانده (۱۳) و سمعانی نام او را ذیل اعلام منسوب به ((هرمز فره)) (قریه ای از نواحی مرو) آورده است. (۱۴)

آشنایی و آغاز همکاری با عباسیان

کهن ترین منبع درباره ظهور عباسیان، که اطلاعات ارزشمندی درباره داعیان عباسی از جمله بکیرین ماهان به دست می دهد، کتاب اخبارالدوله العباسیه، از نویسنده ای ناشناس است که ظاهراً در قرن سوم هجری نوشته شده است. بر پایه اطلاعات این کتاب، هنگامی که نخستین داعیان و پیروان دعوت، در زمان محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، شناسایی می شدند و نامشان نوشته می شد، نام بکیر نیز در میان آنان بود. (۱۵) او در فتح جرجان با گروهی از بنومسلیه همراه یزید بن مهلب (مقتول ۱۰۲هـ/۷۲۰م) شرکت داشت. (۱۶) پس از مرگ میسره الرحال یا میسره النبال (ابوریاح/ابوریاح) و به قول ابوحنیفه دینوری (۱۷)، میسره العبدی، زعامت داعیان را در کوفه، سالم بن بجیر، به عهده گرفت. هواداران نهضت از بکیر خواستند که نامه ایشان را به محمد بن علی برساند. بکیر آماده عزیمت به شام بود که خبر رسید برادرش یزید بن ماهان در سند وفات یافته و مال فراوانی به ارث گذاشته است. اطرافیان اصرار کردند که مأموریت را رها کند و برای گرفتن سهم خود به سند رود. اما وی با بیان این که ((دنیا را بر آخرت مقدم نمی دارد و برای رفتن به سند باید ابتدا از امام و صاحبش کسب اجازه کند))، رهسپار دمشق شد و برای این که مقصود خود را از سفر پنهان دارد، در زی عطر فروشان، در روستاهای دمشق به فروش عطر مشغول شد. پس از مدتی به حمیمه رفت. آن جا توسط ابراهیم بن سلمه (از نزدیکان محمد بن علی) که پیش تر با دایی او در کوفه آشنا بود، به محمد بن علی معرفی شد و نامه سالم و دیگر شیعیان را به او رساند. محمد بن علی او و یارانش را به صبر و خویشتن داری و امید به آینده دعوت کرد و به او گفت که کار بازرگانی را هم چنان ادامه دهد. بکیر مبلغ ۱۹۰ دیناری را که شیعیان کوفه با او فرستاده بودند، به اضافه گردن بندی طلا و پارچه ای دستیاف که زنی به نام ((ام الفضل)) فرستاده بود، به محمد بن علی تسلیم کرد و این نخستین مالی بود که از سوی شیعیان کوفه توسط بکیرین ماهان فرستاده می شد. پس از آن، محمد بن علی، بکیر را بیش از دیگران به خود نزدیک کرد، طوری که بیش از همه با او به خلوت می نشست تا آن جاکه عبدالله بن علی گفته بود: ((این عطار محمد بن علی را از ما گرفته است)). (۱۸)

چگونگی پیوستن خراسانیان به دعوت عباسی

بکیر، هنگام بازگشت به عراق، درباره علاقه مردم خراسان به خاندان پیامبر (ص) با محمد بن علی چنین سخن گفت: ((سراسر جهان را گشته ام و به خراسان رفته ام... هرگز کسانی را این چنین شیفته خاندان پیامبر ندیدم که مردم مشرق! در آن جا با يك ایرانی برخوردیم. شنیدم به فارسی می گفت: هرگز کسانی را به گمراهی عربان ندیده ام. پیامبر ایشان در گذشت و قدرت او به

دست دیگران جز از خاندان او افتاد... چرا خاندان پیامبر را پیدا نمی کنید. قدرت را بدیشان باز نمی گردانید؟ من ضمانت می کنم که هموطنان من در این امر با شما همدستان خواهند شد)). هم چنین بکیر ماجرای دیدار خود با سلیمان بن کثیر مروزی و دوستی و محبت او را نسبت به پیامبر (ص) نقل کرد و پیشنهاد کرد که امر دعوت در خراسان بنیان نهاده شود. محمدبن علی پس از شنیدن این سخنان امیدوار کننده به بکیر گفت: ((ای اباهاشم! دعوت ما مشرقی است و یاران ما نیز اهل مشرق اند و پرچم های ما سیاه است)) و احادیثی از پیامبر (ص) و عبدالله بن عباس در تأیید این مطلب روایت کرد. (۱۹) این روایت اگر صحیح باشد نشان می دهد که تا این زمان، نهضت عباسی تنها به عنوان يك نهضت ضد اموی در میان پیروان اندک آن، شناخته شده و آینده آن به طور روشن، طراحی و تبیین نشده بود. کوفه نیز به جهت نفوذ آل ابی طالب، محل مناسبی برای دعوت خاندان عباس نبود (چنان که تا آن زمان تعداد گروندگان به نهضت عباسی کمتر از سی نفر بوده است) (۲۰) و گویا اول بار به پیشنهاد بکیر، سران نهضت متوجه خراسان شدند و برآن شدند تا منافع خود را با خراسان پیوند دهند.

موضع عباسیان در برابر قیام های علویان نکته دیگر شایان توجه در این روایت این است که در خراسان، مردم (چه عرب ها و چه ایرانیان) بیشتر از شیعه پشتیبانی می کرده و خواهان سپردن حکومت به دست یکی از خاندان پیامبر بوده اند. روایتی دیگر از بلاذری این نکته را تأیید می کند؛ او می گوید: ((سران و اشراف خراسان به عبدالملک نوشتند که خراسان از کشاکش و پیکار رها نخواهد شد مگر با فرمانروایی از قریش)). (۲۱) هرچند جهت دقیق این احساسات آشکار نشده است لیکن خراسانیان در پیشرفت دعوت داعیان و سران عباسی، از این نکته بهره بسیار بردند. طرفه آن که رهبران نهضت ضمن استفاده از این احساسات و بهره گیری از نیروی جنبش های علوی (همچون قیام زید و یحیی) به نفع خود، از پیوستن هواخواهان و پیروان خود به این قیام ها بیم داشتند و به شخصیت های مبارز علوی، چون رقیبی سخت می نگریستند؛ از این رو با نظارت دقیق و نظم و سازماندهی ویژه از ائتلاف نیروهای هواداران خود به نفع رقیبان ممانعت می کردند. چنان که در جریان دیدار نخست که مولف اخبارالدوله العباسیه به تفصیل به آن پرداخته، محمدبن علی به بکیر سفارش کرد که دعوت را از خراسان آغاز کند و تا به جرجان نرسیده امر خود را فاش نسازد و دعوت زیر عنوان کلی ((الرضا من آل محمد)) صورت گیرد و درباره فرد خاصی صحبت نشود. (۲۲) لیکن چون بیم آن می رفت که خراسانیان به قیام های علویان متمایل شوند و تلاش عباسیان به نفع آل ابی طالب تمام گردد و نیز کنترل آینده نهضت از دست سران عباسی خارج شود، محمد به شدت بکیر را از همکاری و همسویی با قیام ها و تحرکات آل ابی طالب برحذر داشت. استدلال او این بود که این گونه حرکت های آشکار جز نابودی و هلاکت حاصل دیگری در بر نخواهد داشت و ما (عباسیان) به موقع انتقام خون آنان را از بنی امیه خواهیم ستاند. (۲۳) در این دیدار نیز به او اجازه داد که برای گرفتن ارث خود به سند رود. این ملاقات حدود سال ۵۱۰۰ هـ/۷۱۹ م در زمان حکومت عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۵۱۰ هـ) اتفاق افتاده است. (۲۴)

دعوت عباسی در خراسان بکیر پس از بازگشت از شام و ملاقات با سالم و یارانش در کوفه و تسلیم نامه و پیام محمدبن علی به آنان به همراه سعیدالحرسی، به سوی خراسان حرکت کرد و امر دعوت را در آن جا بنیان نهاد. پس از مدتی از راه سیستان به سند رفت. در آن جا مترجم جنیدبن عبدالرحمان (والی یزیدبن عبدالملک برسند) شد و در نتیجه این مصاحبت و میراثی که برادرش به جای گذاشته بود، صاحب مال فراوانی شد. (۲۵) بنابه گزارش طبری، آشنایی بکیر با جنبش عباسی پس از بازگشت وی از سند (سال ۵۱۰۵ هـ) بوده و او پیش از پیوستن به نهضت، مترجم جنید بوده است. (۲۶) به هر روی، بکیر پس از بازگشت از سند، به خراسان درآمد و طبق توصیه محمدبن علی دعوت را از آن جا آغاز کرد؛ يك ماه در جرجان توقف کرد، سپس به مرو رفت و با سلیمان بن کثیر که پیش تر با او آشنایی داشت، دیدار کرد. در آن جا دوستان سلیمان بن کثیر و نیز جمعی از بنو خزاعه با او بیعت کردند. (۲۷) به نظر می رسد از این پس، هواداران نهضت و نیز داعیان عباسی، ملزم به اطاعت از بکیر و همکاری با او بودند، چنان که محمدبن علی، هنگامی که زیادبن ابی عکرمه را به سوی خراسان گسیل می داشت به این نکته تأکید فراوان کرد. (۲۸) براساس روایتی در اخبارالدوله العباسیه، نفوذ بکیر بدان جا رسیده بود که محمدبن علی رای و نظر او را بر سالم بن بجیر مقدم داشته رای او را تأیید کرد؛ سالم که پیش از بکیر، رهبر شیعیان کوفه بود و بکیر در آغاز کار به عنوان نامه رسان و پیک او با محمدبن علی آشنا شده بود، خواهان انتشار دعوت میان اهل شام بود. اما بکیر او را از این کار منع می کرد. وقتی که برای رفع اختلاف و تصمیم نهایی نزد محمدبن علی رفتند، وی نظر بکیر را پذیرفت و ضمن برشمردن مشکلات و موانع دعوت در شام و عراق، خراسان و خراسانیان را بسیار تجلیل کرد و تأکید کرد که مهد و مرکز دعوت خراسان است. (۲۹)

در سال ۵۱۱۸ هـ/۷۳۶ م، بکیر شخصی به نام ((عمارین یزید)) و یا به قول مقدسی، (۳۰) ((عمارین بدیل)) را برای تبلیغ به خراسان فرستاد. وی در مرو نام خود را به ((خداش)) و یا به ضبط ابن خلدون (۳۱) به ((خراش)) تغییر داد. پس از مدتی به سنت ((خرمدینان)) زنان مردم را بر یکدیگر مباح دانست و گفت که این دستور محمدبن علی است. برخی منابع، او را از مسیحیان نو مسلمان کوفه معرفی کرده اند. (۳۲) در سال ۵۱۲۰ هـ محمدبن علی بکیر را نزد خراسانیان فرستاد و به آن ها نامه نوشت و خبر داد که خداش بر خلاف سیرت و روش او عمل کرده است. خراسانیان بکیر را انکار و تحقیر کردند. ناچار محمدبن علی بار دیگر او را به سوی آنان گسیل داشت و این بار چند عصا به او داد که بعضی آهنین و بعضی مسین بودند. بکیر رفت و شیعیان را گرد آورد و به هر يك عصایی داد. آنان فهمیدند که برخلاف روش محمدبن علی بوده اند و بازگشتند و توبه کردند. (۳۳) به روایت مقدسی (۳۴) محمدبن علی ابتدا نامه ای که در آن تنها جمله ((بسم الله الرحمن الرحيم)) نوشته شده بود، برای خراسانیان فرستاد و چون منظور وی را دریافتند، بکیر را با عصاها نزد آنان فرستاد. به گفته وی، این عصاها، رمز و نشانه ای میان محمدبن علی و خراسانیان بوده که پیش تر میسره النبال (ابوریاح النبال)، این نکته را به خراسانیان گفته بود. (۳۵) در اخبارالدوله العباسیه، (۳۶) متن نامه محمدبن علی به اهل خراسان و تبری جستن از خداش آمده، لیکن درباره رویگردانی نخستین خراسانیان و موضوع عصاها اشاره ای نشده است. هم چنین نامه ای از سوی محمد بن علی به اهل خراسان در کتاب ثبت شده است و از آن جا که بر تعظیم بکیر و دعوت هواداران به اطاعت و فرمانبرداری از او آشکارا تأکید شده است، به نظر می رسد به ماجرای

نافرمانی خراسانیان و تحقیر و انکار بکیر از جانب آنان که در منابع پیشین به آن اشاره شده، مربوط باشد. نامه با این جملات آغاز شده است: ((من بکیرین ماهان را که پاره تن من است، به سوی شما فرستاده ام. او را گردن نهید و سخنان او را گوش دهید، زیرا او از نجیب الله است، در حکم زبان من است و مورد اعتماد من...)). (۳۷)

پس از نصیح گیری و توسعه دعوت در خراسان، به علت تعدد و کثرت داعیان و رسولان در مناطق مختلف، امور پربشان و نابه سامان و اداره امر دعوت مشکل شده بود. از این رو بکیر تمام شیعیان بنی عباس را در خانه سلیمان بن کثیر جمع کرد و دوازده نقیب از میان آنان برگزید و تاکید کرد که به تاسی از سنت پیامبر اکرم (ص) و سنت موسی و بنی اسرائیل، چنین تصمیمی گرفته است. (۳۸) وی دوازده بدل یا جانشین به نام ((نظرالنقیبا)) نیز برگزید که جای نقیبان را در صورت مرگ یا برکناری، می گرفتند. زبردستان نقیبان ۵۸ تن داعی بودند (که این شماره را به ظاهر با دوازده نقیب، برای رسیدن به هفتاد که مطابق سنت پیامبر باشد، برگزیده بودند)، اینان بدین ترتیب توزیع می شدند: چهل تن برای مرو، هفت تن برای ابیورد، شش تن برای نسا و دو تن برای بلخ و یک تن برای مروالروود و خوارزم و آمل.

اما انتخاب دوازده نقیب را مقدسی (۳۹) و ابن خلدون (۴۰) به ((ایامحمدالصادق)) فرستاده بکیر در ((مروالروود)) نسبت داده اند و هم چنین گزارش کرده اند که سرانجام خبر نقیبان به اسدبن عبدالله قسری (د ۵۱۲۰هـ)، والی اموی خراسان رسید. اسد عده ای از آنان را دستگیر کرد و دست و پایشان را برید و به دار آویخت (۴۱). طبری، ابن اثیر و ابن جوزی، این اتفاق را در ذیل حوادث ۵۱۰۷هـ آورده اند. (۴۲) حمدالله مستوفی، به اشتباه نام بکیر را نیز در زمره کسانی ذکر کرده است که دست و پایشان بریده شد! (۴۳) بکیر در دومین بیعت همگانی، هزینه تبلیغات و نیاز مالی محمدبن علی را جهت نشر دعوت مطرح کرد و از شیعیان و هواداران خواست تا هم چنان که جان خود را در این راه نهاده اند، با اموال خود نیز امر دعوت را پشتیبانی کنند. در نتیجه این درخواست، مال فراوانی جمع شد. بکیر، سلیمان بن کثیر را به جای خود به سرپرستی امور گماشت و خود با عده ای از شیعیان، نخست به کوفه رفت و پس از اقامت کوتاهی، به همراهی دامادش ابوسلمه حفص بن سلیمان خلال، روی به شام نهاد و اموال را تسلیم محمدبن علی کرد. (۴۴)

در سال ۵۱۲۲هـ، زیدبن علی در کوفه قیام کرد. بکیر ضمن نقل سخنان محمدبن علی در این باره، یاران خود را از هرگونه اظهار نظر و دخالت در امر زید برحذر داشت و به گفته مولف اخبارالدوله العباسیه، پیشگویانه اظهار داشت: ((زید را در کناسه به دار آویخته می بینم)). سپس با یاران خود رهسپار حیره شد و تا فرجام کار زید در آن جا ماند. (۴۵)

پس از بازگشت به خراسان، نصرین سیار، والی اموی او را تحت تعقیب قرار داد. وی مدتی را در خانه های پارانیش، پنهانی سپری کرد. در این مدت داعیانی به مناطق مختلف فرستاد. سپس به عراق و از آن جا نزد محمدبن علی رفت. (۴۶) بکیر در این دیدار که آخرین دیدار او با محمدبن علی بود، اموال فراوانی را که خراسانیان فرستاده بودند، تسلیم کرد. محمدبن علی که مرگ خود را نزدیک می دید، وصیت کرد که پس از او فرزندش، ابراهیم، رهبری نهضت را بر عهده گیرد. هم چنین به ابراهیم درباره بکیر سفارش کرد و گفت که او در آشکار و نهان مورد اطمینان است و پس از جانشینش ابوسلمه خلال خواهد بود. درباره قبیله بنومسلیه نیز سخنان ستایشآمیزی بر زبان راند و گفت که ((فائز از میان ایشان است و به دست مردی از هم ایشان اللعین بن اللعین (خلیفه اموی) در الکتاب مصر کشته خواهد شد)). (۴۷)

محمدبن علی در سال ۱۲۴ یا ۵۱۲۵هـ (و به قولی در ۵۱۲۲هـ) در شرات از نواحی شام در شصت سالگی وفات یافت. (۴۸) پس از مرگ محمدبن علی، بکیر مدتی نزد ابراهیم ماند، سپس به سوی خراسان حرکت کرد. ابراهیم نامه ای را که حاوی خبر مرگ پدر، وعظ و امر و نهی شیعیان، و تنفیذ مجدد بکیر و امر به اطاعت از دستورات وی بود، همراه او برای خراسانیان فرستاد. (۴۹) بکیر پس از ملاقات با شیعیان جرجان، از آنان خواست که نمایندگانی را جهت آشنایی و اظهار فرمانبرداری نزد ابراهیم بفرستند. آنان نیز پذیرفتند و عده ای همراه بکیر رهسپار عراق شدند. این گروه در ۵۱۲۵هـ (هنگام درگذشت هشام بن عبدالملک) در کوفه بودند و پس از درنگی کوتاه در کوفه، به مکه رفتند و در آن جا با ابراهیم ملاقات کرده، اموال فراوانی به او تسلیم کردند. در این دیدار برخی از همراهان بکیر از جنایات بنی امیه و قتل زید و پارانیش اظهار ناراحتی کرده و از زمان ظهور دعوت سوال کردند. پیش از آن که ابراهیم سخنی بگوید، بکیر پاسخ داد: زمان ظهور دعوت، سال ۱۳۰ است. ابراهیم نظر او را تأیید کرد و از آنان خواست تا قبل از موعده، دعوت را آشکار نسازند. این گروه به خراسان بازگشتند و خبر فضل و دانش ابراهیم را به شیعیان آن جا رساندند. (۵۰) پس از بازگشت به خراسان، بکیر شیعیان بنی عباس را از خروج یحیی بن زید (مقتول ۵۱۲۵هـ) آگاه کرد و طبق رویه پیشین، آنان را از پیوستن به قیام وی نهی کرد. (۵۱)

مقدمات ظهور دعوت و پایان کار بکیر
پیش تر، ابراهیم به بکیر گفته بود که با فرارسیدن سال ۱۳۰ جامه و درفش را سیاه گردانند و بکیر وقتی برای انجام مقدمات کار به کوفه رفت، او را دستگیر کردند. علت دستگیری او را مولف اخبارالدوله العباسیه شکایت طلبکاران وی دانسته است. (۵۲) لیکن طبری بر اساس روایتی از طلحه سلمی، فاش شدن کار بکیر و پارانیش را در کوفه (در ۵۱۲۴هـ) علت این امر بیان کرده است. (۵۳) به هر روی، بکیر، ابوسلمه را سه درفش سیاه سپرد که یکی را به مرو، دیگری را به جرجان و سومی را به ماورالنهر برد. (۵۴) ابوسلمه پس از چهار ماه از سفر خراسان بازگشت و با پرداخت دیون بکیر، او را از زندان رها نمود. (۵۵)

در همین ایام زندان، بکیر، ابومسلم را از عیسی بن معقل عجلی به چهارصد درهم خرید. (۵۶) بکیر حدود دو ماه پس از آزادی از زندان مریض شد. در بستر بیماری خبر کشته شدن ولیدبن یزید (مقتول ۱۲۶/۷۴۴م) به او رسید که بسیار خوشحال شد و سپاس خدا را به جای آورد. سپس نامه ای به ابراهیم نوشت و بدو خبر داد که اولین روز از روزهای آخرت و آخرین روز از روزهای دنیا را به سر می برد و ابوسلمه خلال را به جانشینی خود و رهبری داعیان، انتخاب کرده است. (۵۷)

بکیر حدود ۵۱۲۷هـ درگذشت. (۵۸) بنا به گزارش های دیگر (۵۹) که درست نمی نماید، بکیر پیش از محمدبن علی درگذشت. بنابراین روایات، بکیر هنگام مرگ، ابوسلمه را جانشین خود کرد و خبر آن را به محمدبن علی گزارش داد. محمد هم پذیرفت و فرمانی به یاران خود نوشت تا از ابوسلمه اطاعت کنند.

در برخی منابع، سخنان پیشگویانه ای به بکیر نسبت داده شده است که به نظر می رسد ساخته راویان متأخر و با انگیزه ترفیع مقام بکیر و با استفاده از شخصیت او جهت توجیه مشروعیت خلافت عباسی بوده باشد. از آن جمله است پیشگوی بکیر درباره قاتل مروان، آخرین خلیفه اموی، (۶۰) و نسبت دادن سخنی درباره تعداد خلفای عباسی. (۶۱) هم چنین براساس روایتی که مولف

اخبارالدوله العباسیه (۶۲) نقل کرده است، بکیر به محمد بن علی گفت که در خواب دیده، از جانب محمد شهاب هابی درخشان سراسر دنیا را روشن کرده است. (۶۳). نیز روایت جالب توجهی نقل کرده است که: بکیر نامه های محمد بن علی را می شست و با آب آن خمیر درست می کرد و نان می پخت و به همه اهل خانواده اش از آن نان می خوردند.
پی نوشت ها:

۱. عضو دانشنامه جهان اسلام.
۲. برای مطالعه در این باره ر.ک:
۳. Abbasiden in chorasán, Leiden, 1890; Idem, Recherches sur La domination arabe Van vlóten, De opkomst des Berlin, 1902; D.C Dennett, Conversion and the ,Amsterdam, 1984; j. Wellhausen's Das arabische Reich und sein strurz Revolt", Muslim cambridge, Mass, 1950; R.N. Frye, "The Role of Abu Muslim in the Abbasid, poll - Tax in Early Islam Revolutionary Theory", Indo Iranica 5 (1952- world 37 (1947), P.28-38, and "The Abbasid Conspiracy and Modern abbaside", Revue Historique vue sur la Revaluation Farouq omar, the Abbasid 3), P.9-14; Claude Cahen, "points de Cambridge, 1970, P.295-335 caliphate, Baghdad, 1969. M.A shaban, the Abbasid Revolution, (۱۹۶۲)
۳. ر.ک: اخبارالدوله العباسیه، تحقیق عبدالعزیزالدوری و دیگران (بیروت، دارالطبیعه للطباعه و النشر، ۱۹۷۱م) ص ۱۹۱ طبری، تاریخ الرسل الملوك (بریل، ۱۹۶۴م); یعقوبی، تاریخ (بیروت، دارصادر، ۱۹۶۰م) ج ۲، ص ۳۱۹ ابن عبدربه، العقدالفرید، تحقیق عبدالمجید الترحینی (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۳م) ج ۵، ص ۲۲۳ و عبدالکریم بن محمدسمعی، الانساب، تقدیم و تعلیق عبدالله عمر البارودی (بیروت، دارالجنان، ۱۴۰۸هـ / ۱۹۸۸م) ج ۵، ص ۳۶۵.
۴. مقدسی، البدء والتاریخ، تحقیق کلیمان هوار (پاریس، ۱۹۱۹م) ج ۶، ص ۵۹.
۵. ابن کثیر، البدایه و النهایه، تحقیق احمدابوملحم و دیگران (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۳م) ج ۹، ص ۳۵۳.
۶. حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، تحقیق ادوارد براون (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۱) ص ۲۳.
۷. حموی، التاریخ المنصوری، ص ۲۳۹.
۸. ابن خلدون، العبر، حاشیه و فهرست خلیل شهاده و دیگران (بی جا، دارالفکر، ۱۹۸۱م) ج ۳، ص ۱۲۶.
۹. میرخواند، تاریخ روضه الصفا (تهران، خیام، بی تا) ص ۳۵۵.
۱۰. اخبار الدوله العباسیه، ص ۱۹۱.
۱۱. عبدالکریم بن محمد سمعی، همان، ص ۲۹۵ و یاقوت، معجم البلدان، تصحیح فردیناند و وستنفلد (لابیزیک، ۱۸۶۹) ذیل مسلیه.
۱۲. اخبارالدوله العباسیه، ص ۱۹۱.
۱۳. مقدسی، همان.
۱۴. عبدالکریم بن محمد سمعی، همان، ص ۶۳۵ و ر.ک: یاقوت، همان، ذیل هرمز فره.
۱۵. اخبارالدوله العباسیه، ص ۱۹۱.
۱۶. همان، ص ۱۹۱ و ۱۹۸.
۱۷. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر (قاهره، وزاره الثقافه و الارشاد القومی، ۱۹۶۰م) ص ۳۳۳.
۱۸. اخبار الدوله العباسیه، ص ۱۹۴-۱۹۶.
۱۹. همان، ص ۱۹۹-۱۹۸.
۲۰. ر.ک: همان، ص ۱۹۶.
۲۱. بلاذری، فتوح البلدان، تحقیق عبدالله انیس الطباع (بیروت، موسسه المعارف للطباعه و النشر، ۱۹۸۷/۱۴۰۷م) ص ۵۸۶ و طبری، همان، ج ۲، ص ۱۲۵۵.
۲۲. اخبار الدوله العباسیه، ص ۲۰۰.
۲۳. همان.
۲۴. همان و مقدسی، همان.
۲۵. اخبار الدوله العباسیه، ص ۲۰۱.
۲۶. طبری، همان، ج ۹، ص ۱۴۶۷ و ر.ک: ابن اثیر، الكامل فی التاریخ (بیروت، دارصادر، ۱۹۶۵م) ج ۵، ص ۱۲۵ و ابن خلدون، همان ج ۳، ص ۱۲۶.
۲۷. اخبار الدوله العباسیه، ص ۲۰۱-۲۰۲.
۲۸. همان، ص ۲۰۳.
۲۹. همان، ص ۲۰۵-۲۰۶.
۳۰. مقدسی، همان، ج ۶، ص ۶۰.
۳۱. ابن خلدون، همان، ج ۲، ص ۱۲۶.
۳۲. ابن اثیر، همان، ج ۵، ص ۱۴۴ و ابن خلدون، همان، ص ۲۱۶.
۳۳. طبری، همان، ج ۹، ص ۱۵۸۸؛ ابن اثیر، همان، ج ۵، ص ۱۹۶ و ۲۱۸-۲۱۹ و ر.ک: ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیری (بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵هـ / ۱۹۹۵م) ج ۳، ص ۲۸۹ و خلیل بن ایبک صفدی، الوافی بالوفیات، به اهتمام هلموت روتنر و دیگران (بی جا، دارالنشر، ۱۴۰۲هـ / ۱۹۸۲م) ج ۱۰، ص ۲۷۳.
۳۴. مقدسی، همان، ج ۶، ص ۶۱.
۳۵. همان.
۳۶. اخبار الدوله العباسیه، ص ۲۱۲.
۳۷. همان، ص ۲۱۳.
۳۸. همان، ص ۲۱۳-۲۱۵. موارد دیگری نیز درباره تاسی از سنت بنی اسرائیل در میان عباسیان نخستین نقل شده است: مولف اخبارالدوله العباسیه، یکی از دلایل انتخاب رنگ سیاه لباس و درفش را، تاسی از داوود (ع) دانسته که هنگام جنگ با جالوت، لباس

- سیاه به تن داشته است (اخبار الدوله العباسیه، ص ۲۴۶). داوود بن علی نیز در روز بیعت با سفاح گفت: ((امر [خلافت] از میان ما خارج نخواهد شد تا زمانی که آن را به عیسی بن مسیح (ع) بسپاریم)) (طبری، همان، ج ۱۰، ص ۳۳).
۳۹. مقدسی، همان، ج ۶، ص ۶۰.
۴۰. ابن خلدون، همان، ج ۳، ج ۱۲۵.
۴۱. همان.
۴۲. طبری، همان ج ۹، ص ۱۴۸۸؛ ابن اثیر، همان، ج ۵، ص ۱۳۶ و ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم، تحقیق محمد عبدالقادر عطار و دیگران (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا) ج ۷، ص ۱۱۷.
۴۳. حمدالله مستوفی، همان، ص ۲۸۳.
۴۴. اخبار الدوله العباسیه، ص ۲۲۳-۲۲۴.
۴۵. همان، ص ۲۲۰-۲۲۱.
۴۶. همان، ص ۲۲۳.
۴۷. همان، ص ۲۳۷-۲۳۸.
۴۸. همان، ص ۲۳۹ و طبری، همان، ج ۹، ص ۱۷۲۷.
۴۹. اخبار الدوله العباسیه، ص ۲۴۰؛ طبری، همان، ۱۸۶۹؛ ابن جوزی، همان ج ۷، ص ۲۵۲؛ ابن اثیر، همان، ج ۵، ص ۳۰۸؛ ابن کثیر، همان، ج ۱۰، ص ۱۷ و ابن خلدون، همان، ج ۳، ص ۱۲۷.
۵۰. اخبار الدوله العباسیه، ص ۲۴۰-۲۴۲.
۵۱. همان، ص ۲۴۲.
۵۲. همان، ص ۲۴۵.
۵۳. طبری، همان، ج ۹، ص ۱۷۲۶ و رک: ابن اثیر، همان، ج ۵، ص ۲۵۷.
۵۴. اخبار الدوله العباسیه، ص ۲۴۰-۲۴۲.
۵۵. همان، ص ۲۴۸.
۵۶. همان، ص ۲۴۹؛ طبری، همان، ج ۹، ص ۱۷۲۶؛ ابن جوزی، همان، ج ۷، ص ۲۲۹؛ ابن اثیر، همان، ج ۵، ص ۲۵۷؛ ابن کثیر، همان، ج ۹، ص ۲۵۲ و ابن خلدون، همان، ج ۳، ص ۱۲۸.
۵۷. اخبار الدوله العباسیه، ص ۲۴۹-۲۵۰؛ طبری، همان، ص ۱۹۱۶؛ ابن اثیر، همان، ص ۳۳۹؛ ابن طقطقا، الفخری (بیروت، دار بیروت، ۱۹۸۰م) ص ۱۵۴؛ نخجوانی، تجارب السلف، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال (تهران، طهوری، ۱۳۵۷) ص ۹۷ و ابن خلدون، همان، ص ۱۲۷.
۵۸. طبری، همان.
۵۹. یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۳۱۹ و ابوحنیفه دینوری، همان، ص ۳۳۴.
۶۰. ابن عبدربه، همان، ج ۵، ص ۲۲۳-۲۲۴، و ابن اثیر، همان، ج ۵، ص ۴۲۸.
۶۱. ابن عساکر، همان، ج ۳، ص ۲۸۹ و خلیل بن ایبک صفدی، همان، ج ۱۰، ص ۲۷۳.
۶۲. اخبار الدوله العباسیه، ص ۱۶۶-۱۶۷.
۶۳. ابوحنیفه دینوری، همان، ص ۳۳۴.